



DATE LABEL

**THE ASIATIC SOCIETY.**

1, Park Street, CALCUTTA-16.

The Book is to be returned on  
the date last stamped :

11 JUN 1961

Calc.



P. Cal.  
224





سازمان بنیادین محمدی جامع موسسه

۲

مصحح المصححین

کتابخانه و مطبعه محمدیه ۱۲۰۰ هجری قمری  
در بنیاد بنیادین محمدی جامع موسسه

















عمل عذاب گناه  
دو روز در روز دو روز در روز  
دو روز در روز دو روز در روز  
دو روز در روز دو روز در روز  
دو روز در روز دو روز در روز

و الترام استحقاق باز دارد و بجه وجه که دنیا و مال و متاع و عورت  
و جاه بدست آید همان کند و بهر راهی که حصول آن ممکن باشد  
بهمان راه رود و متابعت نفس و شیطان تا رفته رفته بدانش خود  
مغرور گردد و بر عقل خود اعتماد نماید و کردار خود را خوب داند  
اگر چه کفر و محیبت بود و این خاصیت نفس است که به نسبت  
و نقصان بخود را ضعیف نکرد و مغلوب لازم نشود و با مردم حجت  
پیش آید و از برای دفع نقصت خود در تحلل معاصی و سختی  
قبائح افتد و از برای تقویت و ترویج ندهب و تحسین کردار  
و دلائل اقامت کند و هر چه مخالف بود و خلاف رای خود بیند  
اگر چه آیات و احادیث بود تاویل کند و تغییر دهنده تا آخر کار  
و می زند و اسکا و باشد و ما و ای او با وید و دوزخ کرد  
نمود باسد من لک و حجت بی در انظفای انوار ایمان و یقین  
و وقوع در ظلمات تردد و تخمین بعد زمان نبوت و در افتاد

و در روز عطف  
بیان ما وید ۱۲  
عین از زندگ و الحاد ۱۲  
ایمان و یقین ایمان قرار نمودن  
زبان باور کردن ایمان خدا را  
و کتابهای غیر از آنکه برین مبرهان  
خود فرستاده و در دست پهلدار  
و غیر این خدا را در ذوق نیست  
و پیدا کردن خدا نکلوی و بی  
دیده کردن خدا پس بدان  
و یقین استحقاق کردن چیزی که  
باین پنج جهت و این چیز را  
جز برین پنج بودن ممکن نیست  
و این اعتماد مطابق نفس الام  
باشد ۱۲  
کردن تخمین بجهان بقیاس  
سخن گفتن  
۱۲

انوار



















تذنب عقائد و تزلزل قواعدین آید و سب فتح باب شکی نیست  
 تم کسی باشد که بعد از خوض و غلو در علم کلام از ورطه حیرت سلامت آید  
 و سرمایه یقین از دست ندهد الا من عصمه الله و ذلك  
 نادر فان الله وانا اليه واجعون و صل سئل ما لك راه  
 سلامت و طالب این استقامت آنکه خوض در فلسفات و مشغول  
 بزیند تا از این غدا بیم و مالکونی او بر چرخ خوابم کرد  
 بدین حرام داند و از غلو در مساجات و دلائل حکامیه اجتناب  
 گذشتن از چیزی بقدر شریک است  
 نماید و در قیل و قال اهل بحث و جدال در بخت و بجز  
 عقائد اهل سنت و جماعت و دلائل جمالیه آن گفته نماید  
 و این اعتقاد را بخود درست کند و راسخ گرداند و عقل او را کار  
 شریعت و احکام کتاب و سنت معزول سازد و منقول اتابع  
 منقول ندارد و ابواب تاویل و تشکیک بر بندد و از راه عقائد  
 و اتباع ببرد و بختد و بر فهم قاصد و عقل قاص خود اعتماد نکند که هرگز  
 ضلالت افتاد از اعتماد بر عقل و اعجاب و اتمداد رای اعتقاد کرد

اولی که با کمال و از دسترس است  
 در راه خدا را از دسترس است  
 از افضای سبب این  
 که هر که از این راه بگذرد  
 خدا از او بیامیزد  
 عاقل و غیر عاقل را بیامیزد  
 تا در روز جزا با او  
 عقده و کینه را از او  
 پاک کند و بیاید  
 در این اصطلاح  
 منقول است تا آنکه  
 نادانای را از خود  
 منقول است تا آنکه  
 از خود بیاید تا آنکه  
 بهای



در نیافته که حقیقت جسم چیست و ترکیب او از چه و قریب ترین اشیا  
 با وحی هستی می و لطیفه انانیت اوست که بدان اشارت با ما  
 میکند و میگوید من کردم و من گفتم و من دیدم هیچ عالی بحقیقت  
 آن پی نبرده که این کیست و چیست که میگوید من کردم و من  
 از اینجا گفته است که آنکه خود را شناخت نتواند آفریننده  
 را کجا داند تو که در ذات خود زبون باشی عارف کردگار چون  
 اگر بحیثیت کمال ظهور نور هستی حق و وجود آثار صنع وی  
 جسملا بوجود وی تعالی و صفات عقل پی برد  
 دور نباشد لیکن تفصیل صفات و افعال و آثار وی تعالی  
 نقش درین عالم و در عالم دیگر که بی حد  
 و اندازه است جز با خبر ارسل صلوات الله علیهم  
 جمعین نتوان دانست عقل او در طور نبوت گوشن باید بود  
 و حیثیت و خاموش نشست تا چه فرمان سد و چه خبر دهد  
 از اول است و نشست لفظا با جمله است



اگر گوش باشد پس است چشم اگر نباشد مباحش گوازیجاست  
 علما گوش ابر چشم فضیلت نهاده اند <sup>السمع وهو سینه</sup> <sup>گوش نهاده</sup> <sup>توجه شده</sup>  
 تا که وصف تراشد صرف سامعه بر با صره دارد و حرف  
 عقل بشا به چرخ نیست که بدان راه از چاه بدانند و کا چرخ  
 آن بود که راهی نموده اند و نشا نهاده بدان به بیند و بر اثر  
 نشا نهاده بر و نده آنکه راه از خود پیدا کند و اختراع نماید <sup>کمال</sup>  
 هرگز از چرخ نیاید راه همانست که قرار داده اند و نشا نهاده  
 آن نموده دیگر نمی شود و اگر نقل را تابع عقل گردانند و هر چه  
 در نیاید عقل همان نرسد آنرا تا دلیل کند و به موجب آن قابل نشا  
 و اعتقاد بدان نیارند اگر نیک در روند این عین تندیست <sup>بکار</sup>  
 پس ایمان کجا و هلام که معنی آن قبول انقیاد است کولالالا <sup>بهد</sup>  
 زره بافتاب و قطره بادریا و جزو باکل و محکوم باحا که دهنده  
 با پروردگار در برابر می افتد و میگوید تو کنی و چه چیزی که من <sup>کنم</sup>

۱۰  
 علم سینه  
 گوش نهاده  
 توجه شده  
 کمال  
 بکار  
 بهد  
 کنم



و این همه کلفت و تشدید بدو چندین آیات و احادیث را تعلیمات  
 حکم عقل تاویل صرف از ظاهر کرده و بر موافقت مقتضای عقل  
 معقول فرود آورده اند و نه سب اهل حق که تو در مقام تعویب آنی  
 و اتبانت آن میمانی خود آنست که عقل یکی از اسباب علم است  
 و بفکر و دالات عقل چیزها معلوم کرده و آنرا که عقل در کارخانه  
 مغزول مردود مطلق باشد و هیچ چیز بوی معلوم نکند و سخن باطل  
 مذہب اهل بیخ شمرده اند جو ایش آنست که حدیث اول <sup>خلیفة</sup> <sup>بسیل کردن</sup>  
 العقل که تو آورده مراد عقل در خارج مخلوق اول موجود ثانی است  
 آنرا عقل اول روح اعظم و قلم اعلی گویند و آن خود بدریافت آری  
 اشرف و وجدان و عقاد اهل حق ایمان عین حقیقت محمدی  
 در روح اقدس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که در آن نشاء  
 در عالم امر نبی الانبیا و مرئی ارواح بود و بعد از ظهور نشاء  
 آنکه <sup>ایمان نیکون</sup>  
 عنصریه خلقیه همان جوهر کل بدن شرفش متعلق شده و مدتر

و این همه کلفت و تشدید بدو چندین آیات و احادیث را تعلیمات حکم عقل تاویل صرف از ظاهر کرده و بر موافقت مقتضای عقل معقول فرود آورده اند و نه سب اهل حق که تو در مقام تعویب آنی و اتبانت آن میمانی خود آنست که عقل یکی از اسباب علم است و بفکر و دالات عقل چیزها معلوم کرده و آنرا که عقل در کارخانه مغزول مردود مطلق باشد و هیچ چیز بوی معلوم نکند و سخن باطل مذہب اهل بیخ شمرده اند جو ایش آنست که حدیث اول خلیفة بسیل کردن العقل که تو آورده مراد عقل در خارج مخلوق اول موجود ثانی است آنرا عقل اول روح اعظم و قلم اعلی گویند و آن خود بدریافت آری اشرف و وجدان و عقاد اهل حق ایمان عین حقیقت محمدی در روح اقدس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که در آن نشاء در عالم امر نبی الانبیا و مرئی ارواح بود و بعد از ظهور نشاء آنکه ایمان نیکون عنصریه خلقیه همان جوهر کل بدن شرفش متعلق شده و مدتر

عقل در مقام تعویب آنی و اتبانت آن میمانی خود آنست که عقل یکی از اسباب علم است و بفکر و دالات عقل چیزها معلوم کرده و آنرا که عقل در کارخانه مغزول مردود مطلق باشد و هیچ چیز بوی معلوم نکند و سخن باطل مذہب اهل بیخ شمرده اند جو ایش آنست که حدیث اول خلیفة بسیل کردن العقل که تو آورده مراد عقل در خارج مخلوق اول موجود ثانی است آنرا عقل اول روح اعظم و قلم اعلی گویند و آن خود بدریافت آری اشرف و وجدان و عقاد اهل حق ایمان عین حقیقت محمدی در روح اقدس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که در آن نشاء در عالم امر نبی الانبیا و مرئی ارواح بود و بعد از ظهور نشاء آنکه ایمان نیکون عنصریه خلقیه همان جوهر کل بدن شرفش متعلق شده و مدتر

و این همه کلفت و تشدید بدو چندین آیات و احادیث را تعلیمات حکم عقل تاویل صرف از ظاهر کرده و بر موافقت مقتضای عقل معقول فرود آورده اند و نه سب اهل حق که تو در مقام تعویب آنی و اتبانت آن میمانی خود آنست که عقل یکی از اسباب علم است و بفکر و دالات عقل چیزها معلوم کرده و آنرا که عقل در کارخانه مغزول مردود مطلق باشد و هیچ چیز بوی معلوم نکند و سخن باطل مذہب اهل بیخ شمرده اند جو ایش آنست که حدیث اول خلیفة بسیل کردن العقل که تو آورده مراد عقل در خارج مخلوق اول موجود ثانی است آنرا عقل اول روح اعظم و قلم اعلی گویند و آن خود بدریافت آری اشرف و وجدان و عقاد اهل حق ایمان عین حقیقت محمدی در روح اقدس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که در آن نشاء در عالم امر نبی الانبیا و مرئی ارواح بود و بعد از ظهور نشاء آنکه ایمان نیکون عنصریه خلقیه همان جوهر کل بدن شرفش متعلق شده و مدتر













و معارضه مخالفان آن مزنند و از سعادت ایمان محروم نمایند  
 حرمان فی نفسی که خوان لوان نعمت کشیده و در پیش کی نهاده باشد  
 و وی در شک و تردود بحث و جدال در افتد که حقیقت این طعم صیبت  
 و آنرا که آورده و از کجا آورده و وی بیبری می بخشد یا نه حقیقتی دارد یا نه  
 بعدین سوا خیال در مانند دیگران بیایند و بخورند و خطی و افزازان  
 و وی محروم ماند و هم گرسنه ببرد و یا آفتابی طالع شود و بنور خود عالم را  
 فرا گیرد و یکی چشم پوشد و در بحث و تقصیرش این بماند که این روی  
 حقیقت یا باطل حقیقت یا خیال بدان عالم کیر تنزیه نکرده و هم در  
 و هم راه کم کند و در چاه حسرت و ضلالت جان بد این عقل است چه  
 دیوانگی بهتر از است <sup>فردگذاشتن و باری و درون</sup> زین <sup>نگ</sup> ویکانه می آید شد دست و در دیوان  
 باید زدن <sup>بشر را</sup> از نمودم عقل و در اندیش <sup>بشر را</sup> بعد ازین دیوانه خواهم خود  
**وصل** اگر عقل در ادراک حقائق اشیا و معرفت احوال موجود است  
 مستقل است چرا تمامه عقلا عالم در معرفت اسباب خاصیتهای اشیا

و معارضه مخالفان آن مزنند و از سعادت ایمان محروم نمایند  
 حرمان فی نفسی که خوان لوان نعمت کشیده و در پیش کی نهاده باشد  
 و وی در شک و تردود بحث و جدال در افتد که حقیقت این طعم صیبت  
 و آنرا که آورده و از کجا آورده و وی بیبری می بخشد یا نه حقیقتی دارد یا نه  
 بعدین سوا خیال در مانند دیگران بیایند و بخورند و خطی و افزازان  
 و وی محروم ماند و هم گرسنه ببرد و یا آفتابی طالع شود و بنور خود عالم را  
 فرا گیرد و یکی چشم پوشد و در بحث و تقصیرش این بماند که این روی  
 حقیقت یا باطل حقیقت یا خیال بدان عالم کیر تنزیه نکرده و هم در  
 و هم راه کم کند و در چاه حسرت و ضلالت جان بد این عقل است چه  
 دیوانگی بهتر از است زین ویکانه می آید شد دست و در دیوان  
 باید زدن از نمودم عقل و در اندیش بعد ازین دیوانه خواهم خود  
**وصل** اگر عقل در ادراک حقائق اشیا و معرفت احوال موجود است  
 مستقل است چرا تمامه عقلا عالم در معرفت اسباب خاصیتهای اشیا









این همه که دانسته مگر بی تعلیم وی دانسته و بعد از تعلیم وی معلوم شود که این امر مقبول ممکن بوده است و بی تعلیم و تقریر وی محال نماید محال همانست که وی تعلیم نکرده فهم آن نه بخشیده پس مردم از دانستن آن نویسد شنند و آنرا محال دانستند نا امید میشوند که اگر خود را بوی سپرده او هم را بتو تعلیم خواهد کرد و لکن بر قدر استعداد و قابلیت که این استعداد و قابلیت را هم وی ساخته و جعل نموده نه مقتضای ماهیت یا تابع مزاج و طبیعت است از اینجا باز راه طلبت آباد فلسفه می رود نیکو بایست تا اداره نشوی و انهم و مقادیر آفتاب نبوت و باب رحمت سر فرود افکنده مشربین بزبان حال یا قال بضر شع و ابتهال اقتباس انوار بنما نوری از آنجا در دل تو خواهد افتاد که ساحت سینۀ بدان روشن شود و در روشنائی آن صورتهای غیبی ایمانی بنماید

این همه که دانسته مگر بی تعلیم وی دانسته و بعد از تعلیم وی معلوم شود که این امر مقبول ممکن بوده است و بی تعلیم و تقریر وی محال نماید محال همانست که وی تعلیم نکرده فهم آن نه بخشیده پس مردم از دانستن آن نویسد شنند و آنرا محال دانستند نا امید میشوند که اگر خود را بوی سپرده او هم را بتو تعلیم خواهد کرد و لکن بر قدر استعداد و قابلیت که این استعداد و قابلیت را هم وی ساخته و جعل نموده نه مقتضای ماهیت یا تابع مزاج و طبیعت است از اینجا باز راه طلبت آباد فلسفه می رود نیکو بایست تا اداره نشوی و انهم و مقادیر آفتاب نبوت و باب رحمت سر فرود افکنده مشربین بزبان حال یا قال بضر شع و ابتهال اقتباس انوار بنما نوری از آنجا در دل تو خواهد افتاد که ساحت سینۀ بدان روشن شود و در روشنائی آن صورتهای غیبی ایمانی بنماید









تغیبات علی بن ابی طالب  
از باب ششم از حدیث  
در بیان حدیث  
از باب ششم از حدیث  
از باب ششم از حدیث

بحضرت رسید که در جزیره نمود تا باز ازین قول دوم بزرگ  
 و این چنین نگویید کفشد منع و زجر و نصیحت بانی دیگر است سوال  
 از آنست که وی درین عوی محق است یا سطل فرمود محق  
 مشتبه است او بدریافت خود است میگوید لکن او را اطلاع  
 بحقیقت حال اثباته شده است و هر کار در نیافته وی حقیقت آنستیم  
 بصیرت دیده است و از بصیرت وی روزی بجانب بصروی کشاده  
 و حقیقت نظر بصروی بر بصیرت افتاده گمان برده که مگر  
 بصری بیند مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ  
 لَا يَبْغِيَانِ این کلام از آن حضرت گفتن بود و حاضران را  
 بصعقه و صیحه افتاد و دیوانه شدن راه صحرا گرفتند سخن که  
 از حقیقت بر آید وی را این تاثیر است و حکایت ادعائی  
 همان حال دارد که يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُجَاوِزُونَ  
 حُنُوجَهُمْ وصل بار دیگر سر رشته سخن از دست رفت

سوال از آنست که  
 بگویند که این  
 از آنست که  
 درین عوی محق  
 یا سطل  
 فرمود محق  
 مشتبه است  
 او بدریافت  
 خود است  
 میگوید  
 لکن او را  
 اطلاع  
 بحقیقت  
 حال  
 اثباته  
 شده است  
 و هر کار  
 در نیافته  
 وی  
 حقیقت  
 آنستیم  
 بصیرت  
 دیده است  
 و از  
 بصیرت  
 وی  
 روزی  
 بجانب  
 بصروی  
 کشاده  
 و حقیقت  
 نظر  
 بصروی  
 بر  
 بصیرت  
 افتاده  
 گمان  
 برده  
 که  
 مگر  
 بصری  
 بیند  
 مَرَجَ  
 الْبَحْرَيْنِ  
 يَلْتَقِيَانِ  
 بَيْنَهُمَا  
 بَرْزَخٌ  
 لَا  
 يَبْغِيَانِ  
 این  
 کلام  
 از  
 آن  
 حضرت  
 گفتن  
 بود  
 و  
 حاضران  
 را  
 بصعقه  
 و  
 صیحه  
 افتاد  
 و  
 دیوانه  
 شدن  
 راه  
 صحرا  
 گرفتند  
 سخن  
 که  
 از  
 حقیقت  
 بر  
 آید  
 وی  
 را  
 این  
 تاثیر  
 است  
 و  
 حکایت  
 ادعائی  
 همان  
 حال  
 دارد  
 که  
 يَقْرَأُونَ  
 الْقُرْآنَ  
 وَلَا  
 يُجَاوِزُونَ  
 حُنُوجَهُمْ  
 وصل  
 بار  
 دیگر  
 سر  
 رشته  
 سخن  
 از  
 دست  
 رفت

از باب ششم از حدیث

از باب ششم از حدیث  
از باب ششم از حدیث  
از باب ششم از حدیث  
از باب ششم از حدیث  
از باب ششم از حدیث





غالی است... صوفیه فرقه دیگر اند و راهی این فرقه ناجیه حاشا و کلمات صمه  
 و خلاصه این ملت افو محققین صوفیه اند که در ظاهر و باطن  
 متقربان نواز است و مکاشفان سر حقیقت اند و در سلوک  
 طریقت اتباع عملاً و حالاً و اختیار عزیمت ظاهر و باطناً  
 تحقیق معنی صدق و اخلاص و معرفت مکاشفان نفس و فایز مع  
 و تهذیب اخلاق و تصفیه باطن به تکلیف از ایشان پیشی نکرده و پی  
 ایشان از اعمال و خلاق و احوال مقامات و مواجبه و ادوا  
 و نکات و اشارات و سائر کمالات دست داده هیچ فرقه  
 دیگر نداشته شیخ جلال الدین سیوطی که از اعظم علمای  
 متأخرین جلالت است در عقائد خود مینویسد و لغتقل  
 ان طریق بجنید و صحابه طریق مقوم و در  
 طریق بجنید و اصحاب اشارت بمقصود کرده است چه  
 جنید و اصحاب وی یعنی امثال او ان می طریق جامع است

صوفیه فرقه دیگر اند و راهی این فرقه ناجیه حاشا و کلمات صمه  
 و خلاصه این ملت افو محققین صوفیه اند که در ظاهر و باطن  
 متقربان نواز است و مکاشفان سر حقیقت اند و در سلوک  
 طریقت اتباع عملاً و حالاً و اختیار عزیمت ظاهر و باطناً  
 تحقیق معنی صدق و اخلاص و معرفت مکاشفان نفس و فایز مع  
 و تهذیب اخلاق و تصفیه باطن به تکلیف از ایشان پیشی نکرده و پی  
 ایشان از اعمال و خلاق و احوال مقامات و مواجبه و ادوا  
 و نکات و اشارات و سائر کمالات دست داده هیچ فرقه  
 دیگر نداشته شیخ جلال الدین سیوطی که از اعظم علمای  
 متأخرین جلالت است در عقائد خود مینویسد و لغتقل  
 ان طریق بجنید و صحابه طریق مقوم و در  
 طریق بجنید و اصحاب اشارت بمقصود کرده است چه  
 جنید و اصحاب وی یعنی امثال او ان می طریق جامع است

صوفیه فرقه دیگر اند و راهی این فرقه ناجیه حاشا و کلمات صمه  
 و خلاصه این ملت افو محققین صوفیه اند که در ظاهر و باطن  
 متقربان نواز است و مکاشفان سر حقیقت اند و در سلوک  
 طریقت اتباع عملاً و حالاً و اختیار عزیمت ظاهر و باطناً  
 تحقیق معنی صدق و اخلاص و معرفت مکاشفان نفس و فایز مع  
 و تهذیب اخلاق و تصفیه باطن به تکلیف از ایشان پیشی نکرده و پی  
 ایشان از اعمال و خلاق و احوال مقامات و مواجبه و ادوا  
 و نکات و اشارات و سائر کمالات دست داده هیچ فرقه  
 دیگر نداشته شیخ جلال الدین سیوطی که از اعظم علمای  
 متأخرین جلالت است در عقائد خود مینویسد و لغتقل  
 ان طریق بجنید و صحابه طریق مقوم و در  
 طریق بجنید و اصحاب اشارت بمقصود کرده است چه  
 جنید و اصحاب وی یعنی امثال او ان می طریق جامع است

صوفیه فرقه دیگر اند و راهی این فرقه ناجیه حاشا و کلمات صمه  
 و خلاصه این ملت افو محققین صوفیه اند که در ظاهر و باطن  
 متقربان نواز است و مکاشفان سر حقیقت اند و در سلوک  
 طریقت اتباع عملاً و حالاً و اختیار عزیمت ظاهر و باطناً  
 تحقیق معنی صدق و اخلاص و معرفت مکاشفان نفس و فایز مع  
 و تهذیب اخلاق و تصفیه باطن به تکلیف از ایشان پیشی نکرده و پی  
 ایشان از اعمال و خلاق و احوال مقامات و مواجبه و ادوا  
 و نکات و اشارات و سائر کمالات دست داده هیچ فرقه  
 دیگر نداشته شیخ جلال الدین سیوطی که از اعظم علمای  
 متأخرین جلالت است در عقائد خود مینویسد و لغتقل  
 ان طریق بجنید و صحابه طریق مقوم و در  
 طریق بجنید و اصحاب اشارت بمقصود کرده است چه  
 جنید و اصحاب وی یعنی امثال او ان می طریق جامع است





و هر دو مطالب بوجود اصل و صحت دلیل اند ولیکن قسم اول از غلبه  
 احوال است و آنچه ازین طائفه در حالت سکر و غلبه حال صادر  
 گردد قولاً و فعلاً نه بیتی است در اینجا تسلیم است و ترک مبادرت  
 بانکار و اعتراف با عدم جواز تقلید و صحت اتباع در آن ایشان  
 خود نیز میدان را بمتابعت و اقتدا با مثال این امور و صحت  
 نیز فرمودند بلکه باز میداشتند و منع می کردند اتباع و اقتدا  
 در احکام شریعت و قواعد طریقت رود که اساس آن بر علم  
 است نه در جریات اذواق و مواجید که بگمان بر حال است  
 و باجمله مردم و غلبه احوال مشایخ و شطحیات ایشان سه فرقه اند  
 اول فقیهای صرف و علمای ظاهر که براه رود انکار روند و تسلیم آن تمام  
 و اهل آنرا معذور ندانند و باز در میان این تقیما و کرده اند کرده  
 بحسب واقع و حکم نفس الامر منکر باشند و در ظاهر و باطن خطا کنند  
 و بر تقم و مساو بران کشند و اهل آن را بجهل و جنون است گفتند





جمله صوفیه خوانند چنانچه فرقه اول استشفه فقها گویند و اگر چه فرقه اول  
 در جمودت و بلادت بیشترند ولیکن قدم فریق ثانی در جهل و ضلالت  
 بیشترست همین مقدار فرقت که فرقه اولی بی عرفاند و طائفه ثانی  
 بی ایمان اول در مقام معرفت نه در آمده اند و ثانی از وائره اسلام  
 بر رفا ده اند زیرا که تسک منکر بظا هر شریعت و حکم علم است و وی  
 در آن معذورست و با بخل هر دو طائفه براه افراط و تفريط افتاده اند  
 و طریق اسلام که مرکز وائره اعتدال و توسط است تسلیم است چنانچه گفته  
 اسلام تسلیم حاصل معنی تسلیم بدان رود که بدانند که منشأ این امور حاجت  
 و نسبت درست و نیت صادق است ولیکن بعلیه حال استیلائی  
 قدم ثبات از جای در آمده و عنان ضبط و اختیار از دست فرقه مجتهد  
 صورت این فعل قبح شرعی می از نظر اعتبار سقوط پذیرفت و نظر  
 بر صرف معنی و روح عمل که حضور و خلاص است مقصود آمد و قدم از  
 فرسوط طریق لغزید و اگر ایخالت را در عالم ظاهرا مشالی طلبند جریا

جمله صوفیه خوانند چنانچه فرقه اول استشفه فقها گویند و اگر چه فرقه اول  
 در جمودت و بلادت بیشترند ولیکن قدم فریق ثانی در جهل و ضلالت  
 بیشترست همین مقدار فرقت که فرقه اولی بی عرفاند و طائفه ثانی  
 بی ایمان اول در مقام معرفت نه در آمده اند و ثانی از وائره اسلام  
 بر رفا ده اند زیرا که تسک منکر بظا هر شریعت و حکم علم است و وی  
 در آن معذورست و با بخل هر دو طائفه براه افراط و تفريط افتاده اند  
 و طریق اسلام که مرکز وائره اعتدال و توسط است تسلیم است چنانچه گفته  
 اسلام تسلیم حاصل معنی تسلیم بدان رود که بدانند که منشأ این امور حاجت  
 و نسبت درست و نیت صادق است ولیکن بعلیه حال استیلائی  
 قدم ثبات از جای در آمده و عنان ضبط و اختیار از دست فرقه مجتهد  
 صورت این فعل قبح شرعی می از نظر اعتبار سقوط پذیرفت و نظر  
 بر صرف معنی و روح عمل که حضور و خلاص است مقصود آمد و قدم از  
 فرسوط طریق لغزید و اگر ایخالت را در عالم ظاهرا مشالی طلبند جریا

اول با در آمده  
 انفس را معنی  
 لغزید و اگر ایخالت را در عالم ظاهرا مشالی طلبند جریا





که قلم کلیف از وی منوعست و اگر این امور نسبت بصاحب حال  
 معصیت و قبح و نامشروع نماند شاید که در طور اهل طین که  
 تابع صرف معنی افتاده اند کجا شین داشته باشد لیکن چون حکم شرعی  
 عام است و عموماً شرعی با اختلاف افراد و اشخاص مختلف ملوک  
 و خصوصیت حال کسی مخصوص نشود و قبح و قبیح نام و معنی شارع است  
 نه کیفیت است و در اعتبار حال فعل الاجرم ذات این فعل و صفت  
 این است که بصفت عدم شریعت موصوف بوده و از اولی علم  
 و فنوای علم بیرون پس در حقیقت قبح و انکار راجع بذات فعل است  
 نه بفاعل و بسا باشد که اصل فعل خطا و معصیت بوده و فاعل آن  
 و عاصی نخوانند علماً گفته اند که اکل شجره از آدم صغری معصیت بود  
 اما او را علیه الصلوة و السلام عاصی خواندن از ادب و قول تعالی  
 و عاصی آدم رباً فغوی و ففرمودگان بن العاصمین الغاوین  
 بلکه در مقام اعتبار از وی میفرمایند فلسفی و که تجدله عرفاناً و بحقیقت

که از اولی علم  
 اکتفا بر معنی  
 معصیت و قبح  
 شرعی است  
 و در خصوص  
 قبح و قبیح  
 نام و معنی  
 شارع است  
 نه کیفیت  
 است و در  
 اعتبار حال  
 فعل الاجرم  
 ذات این  
 فعل و صفت  
 این است  
 که بصفت  
 عدم شریعت  
 موصوف  
 بوده و از  
 اولی علم  
 و فنوای  
 علم بیرون  
 پس در  
 حقیقت  
 قبح و  
 انکار  
 راجع  
 بذات  
 فعل است  
 نه  
 بفاعل  
 و بسا  
 باشد  
 که  
 اصل  
 فعل  
 خطا  
 و  
 معصیت  
 بوده  
 و  
 فاعل  
 آن  
 و  
 عاصی  
 نخوانند  
 علماً  
 گفته  
 اند  
 که  
 اکل  
 شجره  
 از  
 آدم  
 صغری  
 معصیت  
 بود  
 اما  
 او  
 را  
 علیه  
 الصلوة  
 و  
 السلام  
 عاصی  
 خواندن  
 از  
 ادب  
 و  
 قول  
 تعالی  
 و  
 عاصی  
 آدم  
 رباً  
 فغوی  
 و  
 ففرمودگان  
 بن  
 العاصمین  
 الغاوین  
 بلکه  
 در  
 مقام  
 اعتبار  
 از  
 وی  
 میفرمایند  
 فلسفی  
 و  
 که  
 تجدله  
 عرفاناً  
 و  
 بحقیقت

و در خصوص قبح و قبیح نام و معنی شارع است نه کیفیت است و در اعتبار حال فعل الاجرم ذات این فعل و صفت این است که بصفت عدم شریعت موصوف بوده و از اولی علم و فنوای علم بیرون پس در حقیقت قبح و انکار راجع بذات فعل است نه بفاعل و بسا باشد که اصل فعل خطا و معصیت بوده و فاعل آن و عاصی نخوانند علماً گفته اند که اکل شجره از آدم صغری معصیت بود اما او را علیه الصلوة و السلام عاصی خواندن از ادب و قول تعالی و عاصی آدم رباً فغوی و ففرمودگان بن العاصمین الغاوین بلکه در مقام اعتبار از وی میفرمایند فلسفی و که تجدله عرفاناً و بحقیقت











ارنی است زیرا که حقیقت حقائق همان جوهر حق است بلکه زیاد  
 بر است که رویت کند ماهیت طلب داشته است و گفته حقائق  
 الاشیا کما هی این بجهت سعادت حوصله و کمال استعداد و قابلیت  
 اوست که مخصوص جوهر شریف است صلی الله علیه و سلم و حکیم است  
 در آن بلکه قریب آن با وی همسر می نیست سه موی هوش و فیت  
 پر تو صفات به تو عین فای می نگر می در سببی به عجاب سخنی گفته است  
 در دست اشخضت ما لا ترازین سخن حکیم گفته رحم الله قائمه و ذکر حقائق  
 به جمع جمع که گفت حقائق الاشیا و نگفت حقیقه الاشیا و نیز رعایت  
 ادب و کتمان هرست تا سخن بر بسته آمد و راز و پرده ماند یا اشارت  
 بطلالعه و حدت و کثرت معاکر اهل مراتب معرفت و شهود است  
 عنایت دیگر بنکر که از نا فرموده از فی تا خوابی امت را نیز از آن  
 نفسیه باشد اینجا همان نمی ظهور میکنند که در آخرت دیگران نفسیه  
 نفسیه زنده و وی همین معنی استی گوید آقیام خلایق در کمالات استیام

اینست که حقیقت حقائق همان جوهر حق است بلکه زیاد  
 بر است که رویت کند ماهیت طلب داشته است و گفته حقائق  
 الاشیا کما هی این بجهت سعادت حوصله و کمال استعداد و قابلیت  
 اوست که مخصوص جوهر شریف است صلی الله علیه و سلم و حکیم است  
 در آن بلکه قریب آن با وی همسر می نیست سه موی هوش و فیت  
 پر تو صفات به تو عین فای می نگر می در سببی به عجاب سخنی گفته است  
 در دست اشخضت ما لا ترازین سخن حکیم گفته رحم الله قائمه و ذکر حقائق  
 به جمع جمع که گفت حقائق الاشیا و نگفت حقیقه الاشیا و نیز رعایت  
 ادب و کتمان هرست تا سخن بر بسته آمد و راز و پرده ماند یا اشارت  
 بطلالعه و حدت و کثرت معاکر اهل مراتب معرفت و شهود است  
 عنایت دیگر بنکر که از نا فرموده از فی تا خوابی امت را نیز از آن  
 نفسیه باشد اینجا همان نمی ظهور میکنند که در آخرت دیگران نفسیه  
 نفسیه زنده و وی همین معنی استی گوید آقیام خلایق در کمالات استیام

اینست که حقیقت حقائق همان جوهر حق است بلکه زیاد  
 بر است که رویت کند ماهیت طلب داشته است و گفته حقائق  
 الاشیا کما هی این بجهت سعادت حوصله و کمال استعداد و قابلیت  
 اوست که مخصوص جوهر شریف است صلی الله علیه و سلم و حکیم است  
 در آن بلکه قریب آن با وی همسر می نیست سه موی هوش و فیت  
 پر تو صفات به تو عین فای می نگر می در سببی به عجاب سخنی گفته است  
 در دست اشخضت ما لا ترازین سخن حکیم گفته رحم الله قائمه و ذکر حقائق  
 به جمع جمع که گفت حقائق الاشیا و نگفت حقیقه الاشیا و نیز رعایت  
 ادب و کتمان هرست تا سخن بر بسته آمد و راز و پرده ماند یا اشارت  
 بطلالعه و حدت و کثرت معاکر اهل مراتب معرفت و شهود است  
 عنایت دیگر بنکر که از نا فرموده از فی تا خوابی امت را نیز از آن  
 نفسیه باشد اینجا همان نمی ظهور میکنند که در آخرت دیگران نفسیه  
 نفسیه زنده و وی همین معنی استی گوید آقیام خلایق در کمالات استیام











که سبب بقای سبب عنقریب می گشت پس حکمت بالغه  
 صفت علاقه  
 الهی و رحمت و عاطفت نامتناهی وی که برای تکمیل و ارشاد  
 خلق اقتضای بقای عنقریبش میگرد و درود این عین  
 و فرو بستن این پرده را سبب ابطای حرکت قلب شریف  
 وی گرد تا با انکیه بجانب روح زود و بعالم قدس لحوں نزدیک  
 و علاقه منقطع نکرده و آن حضرت بجهت کمال شوق و انجذاب  
 آن عالم از ابطای حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت  
 و صلحت و حرص وی بر تکمیل و ارشاد امت استغفار  
 می کند و اعتذار می خواهد و این دو وجه از افادات  
 و حکمتات شیخ الوقت شیخ شهاب الدین  
 سهروردی است قدس سره که طبعی آن را در شرح  
 مشکات نقل کرده در تراکت وجه اول و نفاست وجه ثانی  
 سخن نیست اما با وجود آن مرا سخن اصحی از همه خوشتر آید

و این سخن از شیخ شهاب الدین سهروردی است  
 در شرح مشکات نقل کرده در تراکت وجه اول  
 و نفاست وجه ثانی سخن نیست اما با وجود آن  
 مرا سخن اصحی از همه خوشتر آید















وی اور دیوانه میگفتند و مجنون میخوانند و حال آنکه وی عقل  
 اهل زمان خود بود که اَلْکَيْسُ النَّاسِ لَزَهْلِهِمْ فِي الدُّنْيَا  
 صد هزار عقل فدا می یابند دیوانگی با دسه دیوانه کنی هر دو جهش  
 بخشی به دیوانه تو هر دو جهان را چه کنده آورده اند که روزی دو  
 قدس سره نزد ابو بکر مجاهد که یکی از علمای عصر خود بود آمد ابو بکر  
 را چون نظر بروی افتاد برخواست و در میان دو چشم وی بسو  
 داد و تعظیم هر چه تا متر و پهلوی خودش بنشانند جماعت از فقها  
 که در کرد ابو بکر بودند گفتند تو این را با شبلی میکنی و حال آنکه تو  
 ویر که در بغداد هست او را همچون میخوانند ابو بکر گفت من مکررم  
 الا آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دیدم امشب در خواب  
 می بینم که شبلی قدس سره در حضرت رسالت در آمد آنحضرت  
 بیدین وی برخاست و در میان دو چشم وی بوسه داد و  
 پهلوی خود بنشانید پس دیدم یا رسول الله این را شبلی میکنند

در این کتاب  
 از شیخ ابوالحسن  
 علی بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 روایت شده است













سایف کشیدن این کلمه حیران بایستاد خبر خلیفه رسانیدند خلیفه تقاضای  
حکم کرد و مایش این حال نماید و تحقیق کند که ایشان چه طائفه اند چه  
مذہب دارند قاضی از نوری سوا لها کرد و عبادت و طهارات و صلوات  
نوری مس سره همه سوالهای او را جوابهای شافی داد و گفت که  
أَمَّا بَعْدُ هَذَا فَاَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عِبَادًا أَسْمَعُونَ بِاللَّهِ وَيُطِئُونَ  
بِاللَّهِ وَيَزِدُونَ بِاللَّهِ وَيُصَدِّقُونَ بِاللَّهِ وَيَاكُلُونَ بِاللَّهِ  
وَيَلْبَسُونَ بِاللَّهِ قاضی چون هیت کلام نوری در دل یافت  
گره های سخت کرد و نزد خلیفه رفت و گفت اگر این جماعت زیاده  
اند پس بر روی زمین یک مسلمان پیدا نخواهد شد شعر  
کافران ره عشقیم اگر انصاف است صد مسلمان تو اجماع و یک کافر ما  
پس همه را خلاص کردند و عذرخواستند اینجا میگویند که این تو اجد نوری  
و مبادرت وی نرزد سیاف اعانت وی قتل نفس است آن گفت  
شرع جائز نباشد زیرا که اعانت قتل نفس در ملک غیر گناه است

با مسرت از نوری  
تعلیل برین بود و نوری  
بسیار با کلام در رسد  
برای خداوندگان  
بسیار از نوری  
نوری برای نوری  
دی این نوری  
و باز از نوری  
و نوری نوری  
دی و نوری  
فردا ۱۱۱۱  
زناد دفع زنون  
بسیار بود و نوری  
صراح  
عبادت  
سوی جبری  
مرن





باید در این وقت که در وقت بخت و کاشی به حال انجام  
و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال نفسش به طعمی  
مخصوص داشت و راضی نشد که نفس را از آن طعام بدید و قضای  
شهرت آن کند و از دیگری می آرند که کرسن بود و بعد از چند روز  
هوانه انکوری یا برک به زمی بر زمین افتاده یافت نفسش حکم مضطرب  
آن دانند و یا آن برک را از زمین برداشت و در دهن آنکند  
و دیگری بمکافات این کار نفس و آلوده است معالیه بر بوده یا  
می گذاخت و با تشکر سینه میدیخت و امثال این حرکات  
و افعال از ارباب سکر و حال و اصحاب ریاضات و مجاهدان  
بسیار منقول است و ایشان را در اینجا قصد ریاضت نفس  
تقصین حال برین گفته است و اینها را از باب توجیه نفس میدانند  
و اینها را از باب توجیه نفس خوانند و اینها را از باب توجیه نفس  
توجیه نفس خوانند و اینها را از باب توجیه نفس خوانند

باید در این وقت که در وقت بخت و کاشی به حال انجام  
و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال نفسش به طعمی  
مخصوص داشت و راضی نشد که نفس را از آن طعام بدید و قضای  
شهرت آن کند و از دیگری می آرند که کرسن بود و بعد از چند روز  
هوانه انکوری یا برک به زمی بر زمین افتاده یافت نفسش حکم مضطرب  
آن دانند و یا آن برک را از زمین برداشت و در دهن آنکند  
و دیگری بمکافات این کار نفس و آلوده است معالیه بر بوده یا  
می گذاخت و با تشکر سینه میدیخت و امثال این حرکات  
و افعال از ارباب سکر و حال و اصحاب ریاضات و مجاهدان  
بسیار منقول است و ایشان را در اینجا قصد ریاضت نفس  
تقصین حال برین گفته است و اینها را از باب توجیه نفس میدانند  
و اینها را از باب توجیه نفس خوانند و اینها را از باب توجیه نفس  
توجیه نفس خوانند و اینها را از باب توجیه نفس خوانند

تلمذ گرفته رفته یا بهایش غلامیته و بهر شش بخت و کاشی به حال انجام  
و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال نفسش به طعمی  
مخصوص داشت و راضی نشد که نفس را از آن طعام بدید و قضای  
شهرت آن کند و از دیگری می آرند که کرسن بود و بعد از چند روز  
هوانه انکوری یا برک به زمی بر زمین افتاده یافت نفسش حکم مضطرب  
آن دانند و یا آن برک را از زمین برداشت و در دهن آنکند  
و دیگری بمکافات این کار نفس و آلوده است معالیه بر بوده یا  
می گذاخت و با تشکر سینه میدیخت و امثال این حرکات  
و افعال از ارباب سکر و حال و اصحاب ریاضات و مجاهدان  
بسیار منقول است و ایشان را در اینجا قصد ریاضت نفس  
تقصین حال برین گفته است و اینها را از باب توجیه نفس میدانند  
و اینها را از باب توجیه نفس خوانند و اینها را از باب توجیه نفس  
توجیه نفس خوانند و اینها را از باب توجیه نفس خوانند

باید در این وقت که در وقت بخت و کاشی به حال انجام  
و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال نفسش به طعمی  
مخصوص داشت و راضی نشد که نفس را از آن طعام بدید و قضای  
شهرت آن کند و از دیگری می آرند که کرسن بود و بعد از چند روز  
هوانه انکوری یا برک به زمی بر زمین افتاده یافت نفسش حکم مضطرب  
آن دانند و یا آن برک را از زمین برداشت و در دهن آنکند  
و دیگری بمکافات این کار نفس و آلوده است معالیه بر بوده یا  
می گذاخت و با تشکر سینه میدیخت و امثال این حرکات  
و افعال از ارباب سکر و حال و اصحاب ریاضات و مجاهدان  
بسیار منقول است و ایشان را در اینجا قصد ریاضت نفس  
تقصین حال برین گفته است و اینها را از باب توجیه نفس میدانند  
و اینها را از باب توجیه نفس خوانند و اینها را از باب توجیه نفس  
توجیه نفس خوانند و اینها را از باب توجیه نفس خوانند





و عطفش چندان بود که یکسبب مجال مشارکت و مساهمت با ایشان  
 در آن است نیاید اول بر می خود در زمان حضرت علی (ع)  
 اصلا نبود و در بعضی غزوات حال برایشان چنان تنگ بود که  
 شتران را می افشروند تا قطره چندی از وی بچکبید و دهنی ترسیدند  
 از تجربه و انفراد و در بهانیت و در اوقات از برای تاکید اجتماع و اتفاق  
 بر جبهه و نایب بنای اسلام بود که مطلوب اصلی در آن مان آن بود  
 و بحقیقت صحابه بر رضوان الله علیهم بشا بده جمال مصطفی صلی الله  
 وسلم و کمال ایمان قوت یقین در ارتفاع حجاب و زوال آریاب  
 مستغنی بودند از مکابدت نفس و تکلف ریاضت اذا طلع الصباح  
 فاطفی المصباح و با وجود آن منقولست که شترتی نزد عمر خطاب رضی  
 الله عنه آوردند تا اول نکرد و گفت ترسم که از آنها بناشتم آذ هبتم  
 طیباً تکم فی حیاتکم الله دنیا در شان ایشانست و احوال فقر و  
 شدت صحابه صنفه که لفظا و معنی مستند و متمسک طائفه صوفیه اند و خود مطلق

این  
 در آن است نیاید اول بر می خود در زمان حضرت علی (ع)  
 اصلا نبود و در بعضی غزوات حال برایشان چنان تنگ بود که  
 شتران را می افشروند تا قطره چندی از وی بچکبید و دهنی ترسیدند  
 از تجربه و انفراد و در بهانیت و در اوقات از برای تاکید اجتماع و اتفاق  
 بر جبهه و نایب بنای اسلام بود که مطلوب اصلی در آن مان آن بود  
 و بحقیقت صحابه بر رضوان الله علیهم بشا بده جمال مصطفی صلی الله  
 وسلم و کمال ایمان قوت یقین در ارتفاع حجاب و زوال آریاب  
 مستغنی بودند از مکابدت نفس و تکلف ریاضت اذا طلع الصباح  
 فاطفی المصباح و با وجود آن منقولست که شترتی نزد عمر خطاب رضی  
 الله عنه آوردند تا اول نکرد و گفت ترسم که از آنها بناشتم آذ هبتم  
 طیباً تکم فی حیاتکم الله دنیا در شان ایشانست و احوال فقر و  
 شدت صحابه صنفه که لفظا و معنی مستند و متمسک طائفه صوفیه اند و خود مطلق

در آن است نیاید اول بر می خود در زمان حضرت علی (ع)  
 اصلا نبود و در بعضی غزوات حال برایشان چنان تنگ بود که  
 شتران را می افشروند تا قطره چندی از وی بچکبید و دهنی ترسیدند  
 از تجربه و انفراد و در بهانیت و در اوقات از برای تاکید اجتماع و اتفاق  
 بر جبهه و نایب بنای اسلام بود که مطلوب اصلی در آن مان آن بود  
 و بحقیقت صحابه بر رضوان الله علیهم بشا بده جمال مصطفی صلی الله  
 وسلم و کمال ایمان قوت یقین در ارتفاع حجاب و زوال آریاب  
 مستغنی بودند از مکابدت نفس و تکلف ریاضت اذا طلع الصباح  
 فاطفی المصباح و با وجود آن منقولست که شترتی نزد عمر خطاب رضی  
 الله عنه آوردند تا اول نکرد و گفت ترسم که از آنها بناشتم آذ هبتم  
 طیباً تکم فی حیاتکم الله دنیا در شان ایشانست و احوال فقر و  
 شدت صحابه صنفه که لفظا و معنی مستند و متمسک طائفه صوفیه اند و خود مطلق

این  
 در آن است نیاید اول بر می خود در زمان حضرت علی (ع)  
 اصلا نبود و در بعضی غزوات حال برایشان چنان تنگ بود که  
 شتران را می افشروند تا قطره چندی از وی بچکبید و دهنی ترسیدند  
 از تجربه و انفراد و در بهانیت و در اوقات از برای تاکید اجتماع و اتفاق  
 بر جبهه و نایب بنای اسلام بود که مطلوب اصلی در آن مان آن بود  
 و بحقیقت صحابه بر رضوان الله علیهم بشا بده جمال مصطفی صلی الله  
 وسلم و کمال ایمان قوت یقین در ارتفاع حجاب و زوال آریاب  
 مستغنی بودند از مکابدت نفس و تکلف ریاضت اذا طلع الصباح  
 فاطفی المصباح و با وجود آن منقولست که شترتی نزد عمر خطاب رضی  
 الله عنه آوردند تا اول نکرد و گفت ترسم که از آنها بناشتم آذ هبتم  
 طیباً تکم فی حیاتکم الله دنیا در شان ایشانست و احوال فقر و  
 شدت صحابه صنفه که لفظا و معنی مستند و متمسک طائفه صوفیه اند و خود مطلق

سید بن ابی طالب علیه السلام در روزی که در کربلا کشته شد فرمود که هر کس که در روز عاشورا در کربلا کشته شود...

که چه بوده است و قصه ابولبابه انصاری را خود چه کوفی که کجبت نصیح تو بود  
 و اعتذار از جانی که از وی در حق خدا و رسول خدا و قصه بنی النضیر بود  
 آمده بود و خود را با سطلانه مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر بسته  
 ترک طعام و شراب کرده بود و بخلبند جوع و عطش کور و کشته شده و عهد کرده  
 که تا رسول خدا آمده برست خود گشاید از یخا نروم رسول خدا فرمودند  
 من بچکار کنم اگر وی اول نزد من آمدی برای وی استخار کردی  
 و از پروردگار آمرزش خواستی و چون وی خود را بدرگاه خدا بر بست  
 هم مگر خدا بند ویرا بکشاید من نتوانم کشاید بعد از ده روز و ده روز و الله  
 اعلم قرآن بقبول توبه ابولبابه نازل شد پس آنحضرت بیامدند  
 ویرا بکشاد اکنون این بر بستن ابولبابه خود را با سطلانه مسجد و ترک  
 طعام و شراب کردن و در آمدن در معرض هلاک چه بود شریعت  
 بود فی در شریعت توبه و ندامت و عزم است فقط اینها داخل توبه  
 اگر تعذیب نفس و تشدید و تجمید وی در مقام مجاهده و ریاضت است

دوم از حضرت  
 در وفات او فرمود  
 بنویسم خطای او  
 صالحا و از سببها  
 عسی الله ان یؤید  
 عظیم ان الله  
 خوار سبب  
 در آن است  
 که در آن است  
 که در آن است  
 که در آن است

اینجا است خدا عزوجل  
 اینجا است خدا عزوجل  
 اینجا است خدا عزوجل  
 اینجا است خدا عزوجل

حرام و نهی کند است چرا که حضرت علی الله علیه و آله و سلم او را از آن  
 منع نفرمود و بابت داشت این نبود که در آن حال و سوره بقره مجازاً  
 رضوان الله علیه نیز غلبات حال بود و سستیها بود و آخر تو اجد  
 رقص بلال در سجده نزول آیه **وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ**  
 و منع عمر بن الخطاب آنحضرت را از صلح کفار در روز حدیبیه و هم  
 سکر و امتنان عائشه صدیقه ازان حضرت در نزول قرآن بطهارت  
 ذیل و برات حال وی رضی الله عنهما در قضیه **أَفَلَمْ تَرَ مَا**  
**بَنِي جِبِلٍّ زُوجِرِيَانِ ذَكَرُوا يَا كَوْمِي رَحْمَتِ رَبِّ إِذْ هُمْ**  
**مُعَاوِدُوا أَهْلَ مَعَاوِدٍ مِنْ رَحْمَتِ رَبِّهِمْ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَوَافِئِكُمْ**  
**وَقَاتِلَتْ فِي مَقَابِلِكُمْ فَوَجَدْتُمْ أَنَّكُمْ تَكْفُرُونَ**  
**أَفَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الْيَتِيمِ الَّذِي كَرَّمْنَا بِذَلِكَ فَيُكْفِرُونَ**  
**أَفَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الْوَالِدِ الَّذِي إِكْرَمْنَا بِبَنِيهِ فَوَجَدْتُمُ**  
**الْبَنِينَ كَارِهِينَ وَأَكْرَمِيهِمْ كَرَاهِيَةً فَوَجَدْتُمْ أَنَّكُمْ تَكْفُرُونَ**  
 که بی شود و نیز در اوها و بیابانها که عا در آنجا نخلها و جوفها را با درو  
 کرده

در آن حال و سوره بقره مجازاً  
 رضوان الله علیه نیز غلبات حال بود و سستیها بود و آخر تو اجد  
 رقص بلال در سجده نزول آیه  
 و منع عمر بن الخطاب آنحضرت را از صلح کفار در روز حدیبیه و هم  
 سکر و امتنان عائشه صدیقه ازان حضرت در نزول قرآن بطهارت  
 ذیل و برات حال وی رضی الله عنهما در قضیه  
 بنی جبلیان ذکر و یاد که وی رحمت است بر این امت را خداوند  
 معاذ را و اهل معاوذا را ازین رحمت فراموش کن و تو او در  
 وقت طریان انما و سکر است موت اخنوخ خننک فقی تات لتعلم  
 آئی احبت این همه از مستی و جد و غلبه حال بود و الله اعلم و صل از  
 بعضی از شاخ مازنی که سالکان طریق توحید و توکل بوده اند است  
 که بی شود و نیز در اوها و بیابانها که عا در آنجا نخلها و جوفها را با درو

و حائرو ما کم گشته و فقها را با ایشان نزاع است که چه چیزین کنند و استیلا  
 حکیم مطلق خلق فرموده است ترک دهند نفس او تنه بگندیند از نذ این  
 خلافت نیست است جواب ازین سخن آنست که اسبابیکه حق سبحانه و تعالی  
 بحکم جریان عادت خلق فرموده است موسبات را با وای ربط داده و دانسته  
 گردانیده است از قسمی از ان یقینی است که از تباطل فعل و توقف آن  
 بروی ضرورت و سقوط آن تجاوز از ان زجالات عاویجی است که  
 ترک آن ممکن و میریزد و ترک آن موجب اثم است چنانچه لقمه برداشتن  
 و در دمان نهادن غاییدن فروردن ترک این اسباب خلق ترک  
 نیست بلکه جهل و سفه است مگر آنکه حق تعالی در باب یکی خرق عادت  
 کند و بطریق معجزه و کرامت اسقاط آن فرماید قسم دوم اسباب طبیعت  
 است غالب بر حکم عرف و جریان عادت آنرا خلقتی و طبیعتی است و لیکن  
 این قسم بتخلف طبایع و اعتیاد و ریاضت و تفاوت قوی و عدم  
 اغوا و انسانی مختلف کرده و شلاکی باشد که بقوت طبیعت و صرف نیست

و حائرو ما کم گشته و فقها را با ایشان نزاع است که چه چیزین کنند و استیلا  
 حکیم مطلق خلق فرموده است ترک دهند نفس او تنه بگندیند از نذ این  
 خلافت نیست است جواب ازین سخن آنست که اسبابیکه حق سبحانه و تعالی  
 بحکم جریان عادت خلق فرموده است موسبات را با وای ربط داده و دانسته  
 گردانیده است از قسمی از ان یقینی است که از تباطل فعل و توقف آن  
 بروی ضرورت و سقوط آن تجاوز از ان زجالات عاویجی است که  
 ترک آن ممکن و میریزد و ترک آن موجب اثم است چنانچه لقمه برداشتن  
 و در دمان نهادن غاییدن فروردن ترک این اسباب خلق ترک  
 نیست بلکه جهل و سفه است مگر آنکه حق تعالی در باب یکی خرق عادت  
 کند و بطریق معجزه و کرامت اسقاط آن فرماید قسم دوم اسباب طبیعت  
 است غالب بر حکم عرف و جریان عادت آنرا خلقتی و طبیعتی است و لیکن  
 این قسم بتخلف طبایع و اعتیاد و ریاضت و تفاوت قوی و عدم  
 اغوا و انسانی مختلف کرده و شلاکی باشد که بقوت طبیعت و صرف نیست











این کلام در کتاب  
 مانع از انبساط افکار است  
 عقل که در کجاست  
 معقده باش بسیار یامانی  
 بیاریم موافق و مقوی آنچه ذکر کردیم مناسب با طالب علمی و ریاضی  
 در حق نماند در کتب تصوف که صحت آن جمع علیه طریفین و متفق علیه  
 فریقین است تصریح بدان موجود است و لیکن از کتاب تو اعدا لطیفه  
 فی الصحیح بین الشریعہ و الحقیقہ تصنیف الشیخ الامام الہمام قدوة المتأخرین  
 و حجة المتقدمین صاحب الطریق القوم الداعی تخلق الله الی الطریق  
 المستقیم الامام العالم العال لقیم المعدل الفاروق شہاب الحق  
 و الحقیقہ و الشرع والدين سيد احمد المغربي البرنسي عرف برزوق  
 کہ از اکابر علمای وقت و اعظم مشائخ مغرب مسلم جمیع مشائخ دیار  
 عرب بود و رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة كاملة نقل کردیم و چون

این کلام در کتاب  
 مانع از انبساط افکار است  
 عقل که در کجاست  
 معقده باش بسیار یامانی  
 بیاریم موافق و مقوی آنچه ذکر کردیم مناسب با طالب علمی و ریاضی  
 در حق نماند در کتب تصوف که صحت آن جمع علیه طریفین و متفق علیه  
 فریقین است تصریح بدان موجود است و لیکن از کتاب تو اعدا لطیفه  
 فی الصحیح بین الشریعہ و الحقیقہ تصنیف الشیخ الامام الہمام قدوة المتأخرین  
 و حجة المتقدمین صاحب الطریق القوم الداعی تخلق الله الی الطریق  
 المستقیم الامام العالم العال لقیم المعدل الفاروق شہاب الحق  
 و الحقیقہ و الشرع والدين سيد احمد المغربي البرنسي عرف برزوق  
 کہ از اکابر علمای وقت و اعظم مشائخ مغرب مسلم جمیع مشائخ دیار  
 عرب بود و رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة كاملة نقل کردیم و چون

اهل حق و ارباب تحقیق همه بر یک کلمه اند نقل کلام از یکی نقل از سب  
 بود و چون عنوانات مسائل کتاب مذکور بلفظ قاصح بود ما نیز همان  
 قاصده و انگاره و اشتیم و باشد التوفیق قاصده حکم فقه عام است یعنی  
 شامل است تا همه خلق را در خواص و عوام محکوم اند بدان زیرا که مقصد  
 وی اقامت مراسم شریعت و اعلام دین و هدایت و بجای  
 فقه بر علم است و لهذا قواعد و ضوابط آن کلیه است که باختلاف افراد  
 و اشخاص مختلف دستغیر نشود و حکم تصوف خاص است یعنی مخصوص  
 است باهل قرب و مخصوص زیرا که آن معامله است میان پروردگارا  
 و بنده و در این جزوق و حال است و احکام آن جزئیات است  
 که باختلاف احوال و مواجید و از اوق مختلف کرده و از اینجا است  
 که حکم فقیه و انکار وی بر صوفی جاریست و انکار صوفی بر فقیه صحیح نه  
 و صوفی را در جمیع بفقیه ضرورت است با حکام تا بدان عمل کند و در احوال  
 محتاج تا مخالف شریعت نیفتد و فقیه را در احکام رجوع بصوفی نه

این کتاب  
 در بیان  
 فقه عام  
 است





افتد مضبوط ساخت تاجدی و جبدی در کار پیدا شود و فحشا  
 روی نماید چه در فقه و در کلام و چه در تصوف امام و متبوع و  
 شیخ کی باید پس آنچه گفته اند که الصوفی لا مذہب له صحیح نباشد که  
 باعتبار اخذ اولی و احوط از روایات مذہب واحد که التزام  
 اطلاق آن کرده است اگر چه قول جمهور ائمه آن مذہب نباشند  
 و جمیع ائمه طریقت و اساطین ملت تابع مذہب فقہا بوده اند  
 چنانچه بید الطائفه بنید بغدادی در مذہب ابی ثور بود و شیخ عبدالقادر  
 جیلانی در مذہب امام احمد حنبل مالکی و جریری حنفی و مجاسی  
 شافعی و ابن سراج در ضری السدسهم جمعین آنکه گفته اند که مذہب  
 در مروج تابع صحاب حدیث است باعتبار آنست که از مذہب خود  
 عمل بر و اتی کند که موافق نص حدیث یابد و آن نیز بر تقدیر یک لفظ  
 احتیاط و مفارقت و رعایت یافتند و اگر جمع در مذہب علماء و باطنی  
 و احوط نماید نیز صورت جواز دارد و لیکن تتبع شخص اصلا جائز نباشد

فقد عرفت ان شی  
 آنکه ای شیخ  
 نیت در این حال  
 درین زمان بسیار  
 بدو صاحب حال  
 علی اساطین جمیع  
 اساطین است  
 در احوط آن  
 اساطین است  
 آن بدستان  
 چنانکه فی بعض  
 شیخ در کتب  
 نقض حدیث  
 بافتخ نام  
 از آن اساطین  
 در آن کتاب  
 این مذہب  
 شیخ مذہب  
 شیخ مذہب



و حجت و کتابت نیست و هر چه در ای آن ارجح بدان و لغت علم  
 قاعده اشکال و ایهام اگر لازم کلام مستحیثی که بی تامل تکلف  
 منظور شود و لازم آید پیش آنست که در قاعده سابق مذکور شد و الا اگر  
 الزام و ایراد اشکال تکلف و تامل مست و ظاهر کلام صحیح و واضح  
 اعتبار ندارد و زیرا که خلو کلام از عروض اشکال بعد از تامل و  
 تکلف در ایجاد و ایراد آن نادر و اقل قلیل است و اگر لزوم  
 اشکال و عدم آن در فهم و تبادر متجاوز است و متساوی اند لاجرم  
 بر حکم تجاوز کلام نیز مشکوک و متنازع فیه باشد و وجود  
 اشکال در کلام گاهی بسبب ضیق حوصله عبارت از انبساط جوهر  
 معنی باشد و گاهی علت فساد اصل و اختلال مقصد بود و کثرت  
 وجود اشکال و ایهام در کلام این طائفه بحقیقت از ضمن اول است  
 زیرا که مقصد مقصود ایشان در غایت نزاکت و بلندیت هر چند که  
 در انصاح و ایضاح آن کوشند شکل تر و موهم تر گردد

و حجت و کتابت نیست و هر چه در ای آن ارجح بدان و لغت علم  
 قاعده اشکال و ایهام اگر لازم کلام مستحیثی که بی تامل تکلف  
 منظور شود و لازم آید پیش آنست که در قاعده سابق مذکور شد و الا اگر  
 الزام و ایراد اشکال تکلف و تامل مست و ظاهر کلام صحیح و واضح  
 اعتبار ندارد و زیرا که خلو کلام از عروض اشکال بعد از تامل و  
 تکلف در ایجاد و ایراد آن نادر و اقل قلیل است و اگر لزوم  
 اشکال و عدم آن در فهم و تبادر متجاوز است و متساوی اند لاجرم  
 بر حکم تجاوز کلام نیز مشکوک و متنازع فیه باشد و وجود  
 اشکال در کلام گاهی بسبب ضیق حوصله عبارت از انبساط جوهر  
 معنی باشد و گاهی علت فساد اصل و اختلال مقصد بود و کثرت  
 وجود اشکال و ایهام در کلام این طائفه بحقیقت از ضمن اول است  
 زیرا که مقصد مقصود ایشان در غایت نزاکت و بلندیت هر چند که  
 در انصاح و ایضاح آن کوشند شکل تر و موهم تر گردد



و نزد منکران از قسم ثانی است و هر کدام معذور است و معتقد اگر بر خرد و  
 تماشایی نبود نیز در خطر است این سلامت و تفویض و قیاس است و اولاً علم  
 قاعده مبنای علم بر حجت تحقیق است مبنای حال بر تسلیم و تصدیق  
 پس عارف اگر تکلم از حیثیت علم کند نظر در اصول علم که کتاب سنت  
 و آثار سلف است لازم افتد زیرا که اعتبار علم باصل و دلیل می بود و اگر  
 تکلم از حیثیت حال آید از تسلیم این حال برومی چاره نیست زیرا که اصول  
 بدان علم بحقیقت آن خبر پیش آن حال میسر نگردد و ممکن نباشد پس عقلاً  
 آن بدوق و وجدان می باشد و علم بدان مستند بامانت صاحب حال  
 بود و با وجود آن تسامح و اتمه در افشاید که حتی کسی که درین حال نابود  
 یکی بود یکی از او ستادان طریقت با مرید خود میفرمود یا نبی بر در الما  
 فان الماء البارد يخرج الشکر من صميم القلب ای سپر که من  
 آب را سرد کرده بخورد که خورده آن آب سرد شکر از درون دل برآورد گفت  
 پس در حق آن معنی سستی قطعی قدس سوره چه کوئی که بر کون است

سلسله  
 نسیم با نرس  
 ایضا  
 اشکال سخن  
 نثار اصل  
 در فضائل فقه  
 ایضا  
 نایمین دینی  
 نایمین دینی  
 سلسله  
 ایضا





حرکات نامرضیه در آن حال و اندک علم قاعده ثبوت مزیت و  
 کمال موجب رفع احکام تکلیفیه و سقوط حدود و عقوبت و اجرا  
 حدود و احکام شرع مستلزم رفع خصوصیت و انکار مزیت نه  
 هر که بروی حقی از حقوق شرع یا حدی از حدود آن لازم آید  
 اثبات حق و اقامت آن حد بروی باید کرد و لیکن بشرط رعایت  
 ضبط و اعتدال و تجرؤ و تجنب از مبالغه و افراط و تجاوز از حدود  
 حفظ حرمت ایمانیه و عزت اسلام و آسباب وی بجناب حق تعالی  
 و احترام تمام در اقامت حد بر آن چه که فرموده و امر کرده انور بی نیاز  
 و نقصان و افراط و تفریط نیاید عن صاحب الشرع و بسا کس که  
 تجاوز و اعتدال از حد اعتدال در اقامت حدود و اجرای احکام  
 بر اهل خصوص و ارباب کمال که منتسبان جناب حق و مقربان درگاه  
 الهی این تضرر شد بدیستیکه تلاقی و علاج بعد از آن ممکن نشد و این تضرر زنده است  
 آن صاحب سبب بل بجهت تجاوز از حق و ارتکاب مستصیبت و قاعد منافی شرعیه خصوص در مرتبه  
 و لا یستقیم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





صورت از کمال نیز دارد مخالف بر این است که از این جهت که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

همیده و عرض صحیح باشد از اهل تجربه و معرفت صورت جواز دارد  
 آن نیز بدو شرط یکی آنکه خلاف راجع حکم و فتوای مذہب وی که تقلید  
 و اتباع آن میکنند نباشد شرط دیگر آنکه طرفین اختلاف قوی باشند  
 بجز قول غریب و مذہب ضعیف عمل نتوان کرد اینجا اختلاف صوفیه  
 از جای روند و نظر بر مصلحتی که مخالف نفس اندیشیده اند مقتصر دارند  
 و بکایاتی که از بعضی ارباب احوال منقولست تمسک نمایند لکن  
 ایشان از آن منع کنند میگویند که قصه لیس حمام و اشمال آنرا چگونگی  
 که آن مرد عارف دزدی کرد که با اتفاق و شریعت حرام است باز  
 نظر مردم ساقط کرد و از آن در حمام خلق و بجوم عوام خلاص باید قصه  
 لیس حمام آنست که یکی از شایخ که بزهد و صلاح مشهور وقت و مرجع  
 اهل روزگار خود بود چون رجوع خلق و تعظیم و اکرام ایشان نسبت  
 بخود بسیار دیدخواست که ایشانرا از سر خود واکند حیلد بر نیت ایشان  
 کرد وی نکرند بجام نیت و جاره شخصی برداشت و پوشید هرگز

این ام مختلف  
 فیه مخالفت از  
 نیز بدو شرط یکی  
 آنکه خلاف راجع حکم  
 و فتوای مذہب وی که  
 تقلید و اتباع آن  
 میکنند نباشد شرط  
 دیگر آنکه طرفین  
 اختلاف قوی باشند  
 بجز قول غریب و  
 مذہب ضعیف عمل  
 نتوان کرد اینجا  
 اختلاف صوفیه از  
 جای روند و نظر  
 بر مصلحتی که  
 مخالف نفس  
 اندیشیده اند  
 مقتصر دارند  
 و بکایاتی که  
 از بعضی ارباب  
 احوال منقولست  
 تمسک نمایند لکن  
 ایشان از آن  
 منع کنند میگویند  
 که قصه لیس  
 حمام و اشمال  
 آنرا چگونگی  
 که آن مرد  
 عارف دزدی  
 کرد که با  
 اتفاق و  
 شریعت  
 حرام است  
 باز نظر  
 مردم ساقط  
 کرد و از آن  
 در حمام  
 خلق و بجوم  
 عوام خلاص  
 باید قصه  
 لیس حمام  
 آنست که  
 یکی از  
 شایخ که  
 بزهد و  
 صلاح  
 مشهور  
 وقت و  
 مرجع  
 اهل  
 روزگار  
 خود بود  
 چون  
 رجوع  
 خلق  
 و  
 تعظیم  
 و  
 اکرام  
 ایشان  
 نسبت  
 بخود  
 بسیار  
 دیدخواست  
 که  
 ایشانرا  
 از  
 سر  
 خود  
 واکند  
 حیلد  
 بر  
 نیت  
 ایشان  
 کرد  
 وی  
 نکرند  
 بجام  
 نیت  
 و  
 جاره  
 شخصی  
 برداشت  
 و  
 پوشید  
 هرگز

نیز بدو شرط یکی آنکه خلاف راجع حکم و فتوای مذہب وی که تقلید و اتباع آن میکنند نباشد شرط دیگر آنکه طرفین اختلاف قوی باشند بجز قول غریب و مذہب ضعیف عمل نتوان کرد اینجا اختلاف صوفیه از جای روند و نظر بر مصلحتی که مخالف نفس اندیشیده اند مقتصر دارند و بکایاتی که از بعضی ارباب احوال منقولست تمسک نمایند لکن ایشان از آن منع کنند میگویند که قصه لیس حمام و اشمال آنرا چگونگی که آن مرد عارف دزدی کرد که با اتفاق و شریعت حرام است باز نظر مردم ساقط کرد و از آن در حمام خلق و بجوم عوام خلاص باید قصه لیس حمام آنست که یکی از شایخ که بزهد و صلاح مشهور وقت و مرجع اهل روزگار خود بود چون رجوع خلق و تعظیم و اکرام ایشان نسبت بخود بسیار دیدخواست که ایشانرا از سر خود واکند حیلد بر نیت ایشان کرد وی نکرند بجام نیت و جاره شخصی برداشت و پوشید هرگز



















در بیان این که بعضی از عقاید و اصول  
توالتی است که در بعضی از کتب  
مذاهب و فرقه‌هاست که در بعضی  
از کتب دیگر مذکور نیست

دام فرموده است نیت کند البته از نظرون غلط در اعمال یا سطح و اجول  
یا ایهام و اشکال در اقوال این نباشد یا خود هلاک کرد و یا دیگر را هلاک  
گند یا برود این حال پیش آید کمال بعضی العارفين من عامل الحق  
بالحقیقة و الخلق بالشبهة فهو صدیق و من عامل الحق  
بالشبهة و الخلق بالحقیقة فهو زانی و من عامل الحق بالشبهة  
و الخلق بالشبهة فهو من سئى و الله علم قاعده توقف محل  
اشکال و اشتباه که دلیل یقینی در اینجا نبود محمود است دور  
مقام یقین که دلیل آن قاطع و واضح است ندوم و مدار و مبنا  
این طریق بر حسن ظن و ترجیح دلیل اوست بر چند  
مخالفت و معارض داشته باشد تا گفته اند که اخراج هزار  
کافر از کفر بشبهه اسلام درست است نه اخراج یک مومن  
از ایمان بشبهه کفر و در حقیقت بنای عدم تکفیر اهل قبله  
هم برین نکته است و قومی دیگر بران رفته که جرم یا آنچه است  
است

در بیان این که بعضی از عقاید و اصول  
توالتی است که در بعضی از کتب  
مذاهب و فرقه‌هاست که در بعضی  
از کتب دیگر مذکور نیست

الغایب کلمه کافران کلمه است که در بعضی کتب مذکور است





گفت پس که ازین ادوی می پرسید در حال می مردم را اختلاف است از نظر  
تا قطبیت جماعتی او را کافر و اندو قومی یک قطبش خوانند گفتند پس تو  
در کدام جانبی راجح پیش تو چیست بر مو و اسلم تسلیم گفت مذہب من  
تسلیم است و سلامت در تسلیم و ترک غلو و افراط در انکار و اعتقاد است  
زیرا که در تکفیر سزا خطیست و مبالغه در تعظیم نیز احتمال ضرر دارد تا عموم  
ناس در اتباع مبهمات و موهمات ایشان نیفتند و بکنه مقصود نرسید  
سزا جای یک بر اند و اند علم قاعده موجبات اخذ و ادعی الکا  
بر قوم پنج چیز است اول نظر بر علو مرتبه و رفعت شان صفوت حال  
ملاحظه کمال ایشانست که چون تعلق بر خصت کنند یا بادی از او  
اخلال نمایند یا در امری از موردین مسأله رود یا بقی از صفات  
نقص متصف کردند آن عرض متوجه کرد و انکار مسامحت کند  
لطیف تر و با کتر ظهور عیب و نقصان در وی بیشتر خیا نچه جائمه سفید  
اگر یک نقطه سیاه بروی افتد نمایان کرد و طریق دفع این نوع است

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰







و ان بانقضای حیات ظاهر فوت پذیرد و نابود گردد و عرفا و مجازا و سب  
 پیرو در کار حیاتی و صفات او بیند که از ازل تا ابد بقیت و چگونگی پذیرد و آنکه  
 نسبت او بجایوت بی علت نفعی است شده باشد هرگز نپذیرد و آنکه  
 دلش زنده شد مشفق \* ثبت است بر جزیره عالم و اوام \* و لهذا مجازا  
 فی سبیل الله که شرف شهادت رسیده چون تحقیق کلمه الله و اعلامی بین  
 حاسا و معنی کرده پیرو هم حیات که حسی و معنویت فائز گردد و لا یتخذ  
 الذین قتلوا فی سبیل الله اموالاً کل احیاء چون عمل عبادت صلحا  
 موجب تیق اصلا می منوی کلمه الله و دین می بود مخصوص بجایستی  
 و مقصر بر آن مدوان دوام کرامت و ذکر خیر و برکت است چنانچه گفته اند  
 مصصر قدمات قوم و هم فی الناس احیاء \* و الله علم قاعد  
 کتابهای که علما و فقها در رد و انکار بطو اهل قوال هم نوشته اند که چو در  
 و تحذیر و حترس از ورود مواقع غلط و تمناه نفع دارد و لیکن متضمن ضرر  
 نیز است حصول حقیقت و انتفاع و تمفاده ازان موقوفست بر رعایت  
 ترسانین

از ازل تا ابد بقیت و چگونگی پذیرد و آنکه نسبت او بجایوت بی علت نفعی است شده باشد هرگز نپذیرد و آنکه دلش زنده شد مشفق \* ثبت است بر جزیره عالم و اوام \* و لهذا مجازا فی سبیل الله که شرف شهادت رسیده چون تحقیق کلمه الله و اعلامی بین حاسا و معنی کرده پیرو هم حیات که حسی و معنویت فائز گردد و لا یتخذ الذین قتلوا فی سبیل الله اموالاً کل احیاء چون عمل عبادت صلحا موجب تیق اصلا می منوی کلمه الله و دین می بود مخصوص بجایستی و مقصر بر آن مدوان دوام کرامت و ذکر خیر و برکت است چنانچه گفته اند مصصر قدمات قوم و هم فی الناس احیاء \* و الله علم قاعد کتابهای که علما و فقها در رد و انکار بطو اهل قوال هم نوشته اند که چو در و تحذیر و حترس از ورود مواقع غلط و تمناه نفع دارد و لیکن متضمن ضرر نیز است حصول حقیقت و انتفاع و تمفاده ازان موقوفست بر رعایت ترسانین

استند به امان زنده و امان در حال و امان در حال و امان در حال







و با لغت نموده و قسم یاد کرده است که مقصود من اظهار علم و تحقیق نیست بلکه  
 و تحذیر از مواضع بدست طعن جاهل و تقصیر اهل کمال ولیکن از شدت  
 و غلظت و خشونت کلام می که در کتاب مذکور کرده است ظاهر شود  
 که انکار وی قوی تر از ادعای صمیمیت و در نظر انصاف آن کتاب  
 در معرفت به اهل شیطان جسم ماده بدعت جهالت بی نظیرت غیر آنکه  
 خشونت الفاظ و تشدید انکار و تغلیظ طعن و تنبیح وی وحشت و مشورت  
 است و لهذا محققان زارباب نصیحت از خواندن این کتاب و امثال آن  
 منع و تحذیر کرده و بعد از خوض و وقوع در آن صیبت فرموده اند تا بسوء  
 ظن و تقصیر مشایخ و ارباب احوال گرفتار نگردد و بچنانکه ازین کتاب  
 و امثال آن منع کرده اند از خوض در بعضی کتب قوم مثل اصول  
 اشیاء آن که اسرار و حقائق و مواجید را صریحاً بی توقف و تمشای  
 نوشته اند نیز نمی فرموده اند بشرط چهارم که خلاصه کلام حاصل  
 حرام است آنست که اعتراض بقصور علم و ضعف فهم خود کند خداوند

غفلت از علم  
 و تقصیر از تحقیق  
 و غلظت کلام  
 و تشدید انکار  
 و تغلیظ طعن  
 و تنبیح وی  
 و مشورت  
 و حقیقت  
 و حقیقت  
 و حقیقت



این کتابی است که در این کتاب

این کتابی را در رساله یزید بصری امضای وقت ضم معانی دیگر نیز در  
داود آید انشاء الله تعالی خاتمه کنون بحلی از عقاد اهل حق اشارت  
کرده رساله را تمام کنیم تا مقطع کلام با مطلعش مناسبت افند و جل فصول اعتقاد  
سپه است اول اعتقاد در جانب بوبیت و محل آن اعتقاد و تنزیه یعنی  
تشبیه است و اثبات هر چه از صفات کمال بود و ایمان بحقیقت آنچو درود  
یافته از تشابهات و مشکلات با تفویض حقیقت مراد از ان لعلم الاهی تعالی  
و کلام جامع درین باب کلام امام مالک است رحمه الله علیه در وقتیکه از معنی  
الرحمن علی العرش استوی سوال کردند فرمود اولا استواء معلوم و  
بعبر معقول و الايمان به واجب والسؤال عنه بدعة و شیخ  
ضیاء الدین بوجیب هرودی فرموده است که مذهب صوفیه در جمع صفات  
سبعه همین است ثانی اعتقاد درجات نبوت و جمله آن اثبات نبوت  
و اعتقاد عصمت انبیا علیهم السلام و تنزیه ساحت عروکال ایشان از  
هر علم و عمل و حال که نه لائق مرتبه کمال بود با تفویض از آنچه مشکل بود و تشبیه شود

فصل در عقاید ایشان  
بسم الله تعالی  
این کتابی را در رساله یزید بصری امضای وقت ضم معانی دیگر نیز در  
داود آید انشاء الله تعالی خاتمه کنون بحلی از عقاد اهل حق اشارت  
کرده رساله را تمام کنیم تا مقطع کلام با مطلعش مناسبت افند و جل فصول اعتقاد  
سپه است اول اعتقاد در جانب بوبیت و محل آن اعتقاد و تنزیه یعنی  
تشبیه است و اثبات هر چه از صفات کمال بود و ایمان بحقیقت آنچو درود  
یافته از تشابهات و مشکلات با تفویض حقیقت مراد از ان لعلم الاهی تعالی  
و کلام جامع درین باب کلام امام مالک است رحمه الله علیه در وقتیکه از معنی  
الرحمن علی العرش استوی سوال کردند فرمود اولا استواء معلوم و  
بعبر معقول و الايمان به واجب والسؤال عنه بدعة و شیخ  
ضیاء الدین بوجیب هرودی فرموده است که مذهب صوفیه در جمع صفات  
سبعه همین است ثانی اعتقاد درجات نبوت و جمله آن اثبات نبوت  
و اعتقاد عصمت انبیا علیهم السلام و تنزیه ساحت عروکال ایشان از  
هر علم و عمل و حال که نه لائق مرتبه کمال بود با تفویض از آنچه مشکل بود و تشبیه شود

این کتابی را در رساله یزید بصری امضای وقت ضم معانی دیگر نیز در  
داود آید انشاء الله تعالی خاتمه کنون بحلی از عقاد اهل حق اشارت  
کرده رساله را تمام کنیم تا مقطع کلام با مطلعش مناسبت افند و جل فصول اعتقاد  
سپه است اول اعتقاد در جانب بوبیت و محل آن اعتقاد و تنزیه یعنی  
تشبیه است و اثبات هر چه از صفات کمال بود و ایمان بحقیقت آنچو درود  
یافته از تشابهات و مشکلات با تفویض حقیقت مراد از ان لعلم الاهی تعالی  
و کلام جامع درین باب کلام امام مالک است رحمه الله علیه در وقتیکه از معنی  
الرحمن علی العرش استوی سوال کردند فرمود اولا استواء معلوم و  
بعبر معقول و الايمان به واجب والسؤال عنه بدعة و شیخ  
ضیاء الدین بوجیب هرودی فرموده است که مذهب صوفیه در جمع صفات  
سبعه همین است ثانی اعتقاد درجات نبوت و جمله آن اثبات نبوت  
و اعتقاد عصمت انبیا علیهم السلام و تنزیه ساحت عروکال ایشان از  
هر علم و عمل و حال که نه لائق مرتبه کمال بود با تفویض از آنچه مشکل بود و تشبیه شود

فصل دیگر این قدر است که در این کتاب  
در حدیث و بیرونی فرمایند که نزد صوفیه و طایفه علییه که غالب وجود است میگویند  
که گویند  
در حدیث و بیرونی فرمایند که نزد صوفیه و طایفه علییه که غالب وجود است میگویند  
که گویند  
در حدیث و بیرونی فرمایند که نزد صوفیه و طایفه علییه که غالب وجود است میگویند  
که گویند















